

سست؟

بازخوانی یک شعر عاشورایی

بازخوانی شعر عاشورایی در قالب واژه‌ها

سیدمحمد بابامیری



طوفان واژه‌ها
سیدمحمدرضا برقی

با اشکهایش دفتر خود را نمود کرد
ذهنش ز روضه های مجسم عبور کرد
در خود تمام مرثیه ها را مرور کرد
شاعر بساط سینه زدن را که جور کرد
احساس کرد از همه عالم جدا شده است
در بیت هاش مجلس ماتم به پا شده است

در اوج روضه خوب دلش را که غم گرفت
وقتی که میز و دفتر و خودکار دم گرفت
و قتش رسیده بود، به دستش قلم گرفت
مثل همیشه رخصتی از محتشم گرفت
باز این چه شورش است که در جان واژه‌هاست؟
شاعر شکست خورده طوفان واژه‌هاست

بی اختیار شد قلمش را رها گذاشت
دستی ز غیب، قافیه را کربلا گذاشت
یک بیت بعد واژه لب تشنه را گذاشت
تن را جدا گذاشت و سر را جدا گذاشت
حس کرد پا به پاش جهان گریه می‌کند
دارد غروب فرشچیان گریه می‌کند

با این زبان چگونه بگویم چه‌ها کشید
بر روی خاک و خون بدنی را رها کشید
او را چنان برای خدا بی ریا کشید
حتی برایش جای کفن بوریا کشید
در خون کشید قافیه ها را، حروف را
از بس که گریه کرد تمام لهوف را

اما در اوج روضه کم آورد و رنگ باخت
بالا گرفت کار و سپس آسمان گذاشت
این بند را جدای همه روی نیزه ساخت
خورشید سربریده غروبی نمی‌شناخت
بر اوج نیزه گرم طلوعی دوباره بود
او کهکشان روشن هفده ستاره بود

خون جای واژه بر لبش آورد و بعد از آن...
پیشانی‌اش پر از عرق سرد و بعد از آن...
خود را میان معرکه حس کرد و بعد از آن...
شاعر برید و تاب نیاورد و بعد از آن...
در خلصه ای عمیق خودش بود و هیچ کس
شاعر کنار دفترش افتاد از نفس....

یکی از صحنه‌هایی که از دیدار امسال شاعران با رهبر گرانقدر انقلاب در ذهن من حضوری همواره دارد صحنه لبخند ایشان به چهره شاعری جوان از دیار کریمه اهل بیت است که با تکرار این مصرع از شعر او، شوری تحسین‌آمیز در دل این جوان خوش‌ذوق می‌انداخت؛ جوانی که چند سالی است نامش در ادبیات آیینی کشور گل کرده است؛ سیدمحمدرضا برقی.

شاید اگر اقبال ویژه رهبر انقلاب و جمیع شاعران حاضر در جلسه پیرامون شعر او نمی‌درخشید، راحت می‌توانستیم درباره شعرش سخن برانیم اگر چه این هم طریقی است و چراغی... و باز ای کاش که لااقل دوستی و علاقه من به حمید این قدر عمیق و گسترده نبود تا شاید می‌توانستم منصفانه‌تر و بی‌طرفانه‌تر درباره اثر ماندگارش بگویم.

برای یک شعر عاشورایی خوب، مؤلفه‌های زیادی وجود دارد که شاید ابتدایی‌ترین و در عین حال مهم‌ترین آن، شخصیت و نیت شاعر است. به جز اخلاص، مطالعه کافی درباره فرهنگ عاشورا، اعتقاد به راه سرخ حسینی، توسل، نوآوری مناسب، عدم‌گرافه‌گویی، انتخاب قالبی در خور و وزین، استفاده از تصاویر شورافکنانه، نگاهی همه‌جانبه به عاشورا، غرق نشدن در بعد مرثیه‌ای عاشورا و توجه به ابعاد مهم‌تر روز دهم، واژه‌پردازی جذاب و به جا آوردن مضامین نو و غیرتکراری از دیگر نشانه‌های یک شعر شسته و رفته در این موضوع است که بی‌شک «مربع ترکیب» سیدمحمد برقی بسیاری از این ویژگی‌ها را در خود دارد.

سروتن در برخی قالب‌ها جسارت و توان بالایی را می‌طلبد که او شانس خود را در این قالب آزموده و انصافاً موفقیت را در آغوش کشیده است. «مربع ترکیبی» قالبی است که تاکنون شاعران، اقبال‌چندانی بدان نشان نداده‌اند ولی شاید این گونه اشعار شروعی دوباره باشد برای قالبی فراموش شده! البته آوردن زبان روایت در این قالب کمتر تجربه شده بر ابتکارات به کار رفته در این اثر، عمق داده است.

اصولاً محتوای عمیق، به همراه فرمی زیبا مساوی است با شعری ماندنی؛ فرمی که آن قدر تکلف‌آمیز نباشد که مضمون و موضوع را یک‌جا فدا کند و حتی خواص اهل فن را نیز در فهم شعر دچار مشکل نماید؛ البته جرقه تمام این امور، عنایت خود آل‌الله است که خود وصفی جدا دارد. شاعر این اثر، خود نیز در شعرش اشاره‌ای به این موضوع دارد که همه چیز یک شاعر ولایی، از دست غیب است؛ «دستی ز غیب قافیه را کربلا گذاشت».

سسومین بند این مربع ترکیب بسیار قابل تأمل است؛ چراکه شمه‌ای از معارف عاشورا را در جان مخاطب می‌ریزد:
بی‌اختیار شد قلمش را رها گذاشت
دستی ز غیب قافیه را کربلا گذاشت

در واقع خالق این اثر، سکانس‌های متعددی را با سکانشی از پشت پرده خلق یک شعر عاشورایی کلید می‌زند؛ او ماجرای سرائش شعری عاشورایی توسط شاعری مخلص را سرآغاز شعر خود قرار می‌دهد و با استفاده از این سکانس، حرف‌های در دل مانده‌اش را بر صفحه شعر می‌نگارد.

نیاوردن مرثیاتی فاش، لطافت زبانی، استفاده از داشته‌های تاریخی، به کار انداختن کافی قوه تخیل که از اصلی‌ترین ابزار شاعر است، به تصویر کشیدن اخلاص و نیت بی‌پیرایه یک شاعر آیینی و... از دیگر ویژگی‌های این شعر است.

البته همه می‌دانیم شعر بی‌نقص، فقط شعر زیبایی خلقت است و بس؛ ولی انصافاً این شعر می‌تواند یکی از آثار ماندگار در این شعر عاشورایی جوان معاصر باشد اگر خدا بخواهد. نمی‌توانم و نمی‌خواهم بگویم یک شعر عاشورایی باید توأمان به همه ابعاد عاشورا بپردازد اما ای کاش همیشه هنگام سروتن، دغدغه محور نشدن مرثیه در حادثه عاشورا را در ذهن خود داشته باشیم. عاشورا زیباست چون تمام ابعاد انسانیت را در خود جمع کرده است: عرفان، حماسه، ایثار، شجاعت، شهادت‌طلبی، دوری از عافیت‌خواهی، محبت، عشق، تسلیم زور نشدن و... به راستی اگر امور غیرمرثیه‌ای را از فرهنگ عاشورا جدا کنیم نوعی تنزل دادن سطح به این فرهنگ نیست؟

